

تأملی در کار کنفرانس لندن و اثرات آن

از دکتر ن. واحدی

گفتگوها و بحث‌هایی که از زمان کنفرانس لندن، زیر عنوان "مدیریت گذار"، آغاز شد و ادامه آن به یک مجادله‌ی سیاسی میان دوستان محترمی چون دکتر رامین پرهام و دکتر رضا تقی زاده با میهمانداری یا به‌ترتیب اندازی (Moderator) جناب میبدی از تلویزیون پارس صورت گرفت، همه حاکی از برداشت‌های کهنه و گاهی نادرست از مفاهیمی هستند که در روزگار کنونی دیگر منطبق بر واقعیات نیستند (آشکارکننده‌ی حقیقتی نیستند). اجازه بدهید به بررسی آن‌ها بنشینیم.

نخست به نام این کنفرانس چشم بدوزیم که "مدیریت گذار" است. نامی که پیشاپیش سه انتظار برای مردم تولید می‌کند:

1. انتظار پشتیبانی از جنبش مردم در داخل کشور
2. انتظار شناختن برگزیدگانی که بتوان به آن‌ها صفت نخبگان (الیت) سیاسی مملکت را در خارج از کشور داد
3. انتظار توجه به محتوای سامانه سیاسی آینده در کنار سامانه‌های غیر سیاسی لازمی که خود به خود آموزه‌ای از اشتباهات گذشته و ضرورت دوران پس از مدرن امروزی است. دورانی که هرگونه اقتدار فردی و یا جمعی را با ارگان‌های جدید خود ناممکن می‌سازد.

متأسفانه گفتمان "مدیریت گذار" چنان طعم تلخی در هضم خود داشت که این سه انتظار مردم را به یأس مبدل ساخت.

این تلخی دارای دو بُعد بود؛ یکی نابالغ شمردن فعالان پیر و جوانی است که در ایران به اعتراض برخاسته‌اند. به ویژه نقش پیرانی که به این جوانان تصویری راست و درست از دیروز داده‌اند، بسیار حائز اهمیت است؛ نقشی که غیرقابل انکار است. دو دیگر تصوّر غلطی است که برپا کنندگان این کنفرانس از "دوران گذار" دارند.

تصوّر "مدیریت گذار" از سوی این دوستان به دلیل پیدایش "خلاء سیاسی" یا "خلاء قدرت" که خودمورد پرسش است لازم شمرده می‌شود. الزامی که اعتبار آن با وصله پینه‌ای ناجور به اعتبار سخن ارسطو ربط داده می‌شود. در این استدلال نه تنها بی‌اطلاعی از امر سیاست و تاریخ هویداست، بلکه کسی که به ارسطو مراجعه می‌کند خود به خود نا آگاهی از تفکر قرن بیست و یکم را نیز به نمایش می‌گذارد. در قرن بیست و یکم چند "تئوری گذار" بنیان یافته که علمی‌ترین آن‌ها تئوری "کانوس" یا "پیشیدگی" است. این تئوری‌ها همه با تفکر ارسطو بیگانه هستند. به ویژه در تئوری کانوس، حالت پریشیده‌ی جامعه در بحرانی‌ترین نقطه خود ناگهان به یک نظم تبدیل می‌شود.

درست به این دلیل شما این گذار را نمی‌توانید مدیریت کنید. به علاوه هنگامی هم که حال جامعه به نظم رسید دیگر خودش خود ساز عمل می‌کند و با خودسازماندهی گسترش خود را جلو می‌برد. چنین وضعیتی را شما علاوه بر دوران انقلاب اسلامی در ایران، اخیراً در اوکراین، تونس، مصر و ارمنستان نیز مشاهده کرده‌اید و به زودی مجدداً شاهد آن در ایران خواهید بود.

اما آن‌ها که به دانش این گونه گذرها (ترانسفورماسیون) آشنا هستند، می‌دانند که نظمی که از درون این طغیان‌ها (واریاسیون) به بیرون تنوره می‌کشد تابع شرایط جانبی موجود در جامعه است که سال‌ها پیش از طغیان، ارجحیت سوی حرکتی را بر سوهای دیگر، مسلم ساخته است (سلکسیون).

بنابراین مدیریت گذار می‌بایستی مدت‌ها پیش، در طول این چهل سال، انجام می‌شد. کاری که از آن غفلت شده است. درست به این دلیل نیز روشنفکر کسی است که ضرورت‌ها را می‌شناسد و در راه تحقق آن‌ها کوشاست. بنابراین تعجبی هم نیست اگر مردم کسانی را که در کنفرانس لندن جمع شده بودند نخبه یا الیت تشخیص ندهند.

در اروپا و آمریکا قبل از انقلاب افرادی چون جان لاک، توماس هابز، ژان ژاک روسو، شارلز مونتسکیو، جان استوارت میل، آکساندر هامیلتون، جیمز مدیسون، جان جی، آکسیس توک ویل با نظرات خود اذهان عمومی را نه تنها با کمبودها و نابالغی‌های خود آشنا ساختند (دانائی)، بلکه راه رفع این نقصان‌ها را نیز نشان دادند (توانائی). این دانائی و توانائی عمومی شرایط جانبی حرکت به سوی نظام جدید شد. غالب روشنفکران ایرانی در طول این چهل سال تنها به نقصان‌ها اشاره تکراری داشته‌اند، مطلبی که نام آن روضه خوانی است. اگر هم مسئله توانائی

مطرح شده باشد این توانائی در داخل کشور بهتر شکل گرفته تا جائیکه اکنون به صورت «رضاشاه رضاشاه روح شاد» جلوه پیدا کرده است. امری که فرآیند " شکل گیری " را پایه سازماندهی می سازد.

بنابراین شایسته هرمدیریتی ایجاد یک تشکیلات است. این تشکیلات به حرف بوجود نمی آید. بلکه ابتدا ضرورت‌های آن می بایستی شکل بگیرند.

شعار «رضاشاه رضاشاه روح شاد» درخود هیچ چیز دیگری را جز تکمیل تجدد رضاشاهی پنهان ندارد. انتظار مردم از کنفرانس لندن روگشائی از این تکامل تجدد، آنهم نه در قرن بیستم بلکه در قرن بیست و یکم بود. قرنی که نه بردنیای آنالوگ، قیاسی، بلکه بردنیای دیجیتال، دورقمی، استوار است.

این تکامل هم اکنون در خیابانها، در تظاهرات مسالمت آمیز مردم خودنمائی می کند، خودنمائی خودمختاری فرد، سامانه سیاسی مردم سالار، جدائی دین از نظام سیاسی، تقسیم جامعه بر مبنای کارمایه ها تا مردم خودشان عهده دار کارهای خود باشند، تا آقا بالاسر نداشته باشند، تا هرکسی بتواند برای زندگی خود خود تصمیم بگیرد، تا سامانه سیاسی به یک حد اقل برسد، تا همه کارهای کشور شفافیت پیدا بکنند، تا همه مردم در تمام کارها مشارکت داشته باشند و به این شکل نیز هم مکلف و هم مسئول باشند.

واژه **نخبگان** یا **الیت** جامعه واژه‌ای است که از دوران انقلاب فرانسه وارد گفت و شنود اجتماعی شده است. در آن زمان این واژه شاخص کسانی بود که برخلاف طبقه اشراف و روحانیت، خودشان باکوشش‌های خویش به مقام و منزلتی رسیده بودند. البته دیگر این کلام چنین معنی را ندارد. زیرا واژه ای نه حقیقی بلکه سمانتیکی است. واژه‌های سمانتیکی مدام معنی و مضمونشان بادگرگونی فرهنگ عوض می‌شود. در واقع این‌گونه واژه‌ها درخود به گونه‌ای تحولات جامعه را نهفته دارند.

از این رو باعث تأسف من شد هنگامی که جناب دکتر **پرهم** از زنده یاد **فروغی** به عنوان نخستین کسی سخن راند که درباره‌ی حقوق مطالبی را نوشته است. خیر ما هنوز که هنوز است راجع به سمانتیک واژه "حق" کتابی به زبان فارسی نداریم. آنچه هم در مورد این واژه داریم مطالبی است که با "مفایزیک" گره خورده است و طبیعتاً نمی‌تواند ادای مطلب کند. از جمله، قوانینی که در دوران رضاشاه از مجلس شورای ملی گذشته است نشانه وجود حقوق مثبت می‌باشد.

اما واژه‌ی "پادشاه" نیز واژه‌ای **سمانتیکی** است که معنی و مضمون آن در طول 3000 سال گذشته دگرگون گشته و در دوران باستان با آن "**پادشاهی**" شکل یافته، شکلی که یکی از بهترین سامانه‌های سیاسی بوده است (به افلاطون و نظر دیوید جفرسون رئیس جمهور امریکا مراجعه کنید). به ویژه این واژه مانند واژه "**سفیدی**" است که کسی آن را ندیده است بلکه الگویی عقلانی است (شماتاً¹). این گونه واژه‌ها نشانه قدرت فکری و قیاسی عظیم انسان است. آن‌ها که به فرهنگ ایران زمین مفتخرند لازم است این افتخار را برای دیگران تشریح کنند. "پادشاهی" یک ایده، یک اندیشه است که قرن‌ها پس از **بیان** و **تجسم** آن می‌بایستی سپری می‌گشت تا کسی چون **افلاطون** بیاید و در چارچوب نظام حاکمیت خود آن را بهترین بداند و شاگردش **ارسطو** که به اهمیت این اندیشه آگاه شده بود بگوید:

"یکی آنست که از جمع **اجزایش** بزرگتر باشد"

به راستی عظمت پادشاهی ایران در "یکی" بودن آن جلوه دارد. آنچه که امروز در کلام "قانون اساسی" خلاصه می‌شود و مظهر آن "ملت" است. از این رو پدران ما تفکری فلسفی - ریاضی و نه ایدئولوژیک داشته‌اند. امروز هنگامی که ما از "**سیستم**" سخن به میان می‌آوریم بر تفکری تکیه داریم که بنیاد آن ایده "پادشاهی" ایران بوده است.

طنین سخن:

"**سلطنت آفت پادشاهی است**"

دراذهان عمومی جدائی و بیگانگی است. زیرا این فراز "قیاسی" (در چارچوب قرن بیستم) که در عین حال یک دآوری ساختگی (بی‌اطلاعی از معنی پادشاهی در ایران) است وصله ناجوری را به نام "**سلطنت**" در **نحو**² خود دارد. به ویژه **نحو** هرزبانی و هوشیاری³ انسان دو سوی یک سکه هستند؛ یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. یعنی فهم هر

¹schemes

²Syntax

³consciousness

فرازی تابع معانی کلمات نیست بلکه وابسته به صرف و نحوی است که به کار برده می‌شود. درحالی‌که معنی هر واژه ای بوسیله موارد استعمالش روشن می‌گردد.

پس فراز "سلطنت آفت پادشاهی است" چون نمی‌تواند فهمیده شود بیگانگی به وجود می‌آورد.

از سوی دیگر اگر قصد از آفت بی‌اعتبار کردن پادشاهی دوران پهلوی است، آن وقت بایستی دانست که آفت (استبداد) در یک محیط مستعد می‌تواند مؤثر افتد. بنابراین شایسته است بپرسیم:

مگر ما دمکرات بودیم که توقع پادشاه دمکراتی را بهانه اشتباهات خود می‌کنیم؟

عجبا اگر کسی یادش رفته، تاریخ هرگز یادش نمی‌رود از جمله قتل کسروی در کاخ دادگستری و آزادی قاتلش، امامی، بافشار سیاسی هژیر و 4 سال بعدگشته شدن هژیر به دست همین قاتل آزاد شده، امامی در تاریخ منعکس است. همین‌طور قتل سپهبد رزم آرا، که دولت به اصطلاح ملی دوران مبارزات نفتی! با رأی مجلس نمایندگان، آن‌ها که منتخب مردم بودند، قاتل رزم آرا، خلیل طهماسبی را آزاد کرد؟ خوب، مگر این گونه آزاد شدن‌ها بدون رأی یک قاضی دادگستری خواست پادشاه بود؟

دشواری روشن‌فکران چپ ایران، دشواری اندیشیدن برای حل مشکلات کشور است. این‌ها فقط یک ایده بیشتر نمی‌شناسند، آن‌هم ایده انقلاب سوسیالیستی است.

توقع من از کنفرانس لندن این بود که به راستی جمعی "متفکر سیاسی" در آن‌جا مؤلف اندیشه‌ای دیالکتیکی باشند. اندیشه‌ای که تنها از بوته برخورد "تز" و "آنتی تز" بیرون می‌آید. از این رو حدس می‌زدم این 40 سال خواری بیرون از وطن روشن‌فکران چپ و غیر چپ را به این نتیجه رسانیده باشد که شاه "رالیست" (واقع بین) در برابر روشن‌فکران "لیبرالیست" (آزادی طلب) قرار گرفته بود (تز و آنتی تز). اما زمینه⁴ سیاسی - اجتماعی - اقتصادی آن زمان فرصت ایجاد "سنتز" را از ایشان ربود.

لذا عقل حکم می‌کند دوباره این موضوع را در زمینه مساعدتر کنونی، یعنی :

«فساد، قلدری، جنایت، اعتیاد گسترده، فحشا و واماندگی همه جانبه سامانه‌ی مذهبی ایران، ناآرامی و شورش جوانان کشور به دلیل آگاهی مردم به خواست‌های به حق خود و اراده آن‌ها به کسب خود مختاری، جو چپاولگر بین‌المللی، منافع کشورهای بزرگی که ریاکاری خود را "سیاست هوشمندانه" و "بازار گلیال" را "جامعه باز" معرفی می‌کنند، از همه مهم‌تر ناتوانی کشورهای بزرگ صنعتی در رفع مشکلات جهان با وجود داشتن بزرگ‌ترین منابع ممکنه قدرت»،

بی‌انیم دو اندیشه لیبرالیسم و رالیسم را همه باهم بدون توجه به یک ایده‌ئولوژی به بحث بگذاریم و ورای جنگ حیدری و نعمتی گذشته از درهم ریختن این دو اندیشه با اتکاء به گفتگوهای در باره قدرت، سیاست و منابع واقعی آن در ایران و جهان قرن بیست و یکم، راه حلی برای یک زندگی مسالمت آمیز طراحی کنیم.

نه! این حدس حدسی نادرست بود. اینان متأسفانه ناشیانه بازی بی‌قاعده با الفاظی پوچ و قدیمی را به راه انداختند تا بار دیگر فرصتی را که مردم به وجود آورده‌اند به باد دهند.

در قرن بیست یکم قدرت سیاسی پس از سرگردانی میان قدرت نظامی (هارد)، قدرت مذاکره و مجاب کردن طرف (نرم) و قدرت هوشیارانه (به کار بردن هر دو، شلاق و هویج)، آهسته آهسته جای خود را در تشکیلات غیر سیاسی پیدا کرده است. دولت‌ها دیگر تصمیم گیرنده اصلی نیستند. بلکه منافع شرکت‌های بزرگ در شکل بازار با دو مؤلفه اقتصادی و پولی (بانک‌ها) تعیین کننده‌اند. دولت‌های کشورهای صنعتی تنها مدیریت کارها را بعهده دارند. چنین مدیریتی را میتوان در کنفرانس سالانه اقتصادی 20 کشور جهان و یا کنفرانس امنیتی سالانه در مونیخ مشاهده کرد.

آن وقت در چنین دنیائی ولایت فقیه هنوز با قدرت هارد خویش و نیروی نظامی می‌خواهد به مردم به "چپ چپ و به راست راست" بگوید. نتیجه این قدرت هارد بدون پشتیبانی مردم و منابع دیگر قدرت چون بازار پولی و اقتصادی تسلیم بلاشرط در برابر 1+5 است که در قرارداد اتمی لوزان تظاهر یافته است.

⁴Context

برای من خاموش بودن گروه‌های چپ در این گونه موارد به راستی تعجب آور است. این سکوت می‌تواند دوعلت داشته باشد. یکی نداشتن چیزی برای گفتن و دوم پیش‌بینی حوادثی است که احتمال بازگشت نظام پادشاهی را به ایران زیادتیر کرده است.

ضرایبی که این احتمال را رقم می‌زنند همگی در زمره منابع قدرت کشور قرار دارند :

- نارضایتی مردم از حکومت به دلیل بیکاری و توزیع ناشایست ثروت (نابودی بازار اقتصادی)
- همسایگان ولایت فقیه که هیچ‌کدام به این ایران اسلامی اعتمادی ندارند. این وضعیت خاورمیانه را بی‌ثبات می‌کند. این بی‌ثباتی به نفع غرب نیست (زمینه نامساعد برای نفوذ تروریسم)
- مسدود بودن بازار پولی که مهمترین شریان حیاتی برای دولت روحانی است (کمی منبع پولی)
- سکون سرمایه‌گذاری خارجی در کشور که با فشار دولت ترامپ به وجود آمده است (کمی منبع اقتصادی)
- فاصله گرفتن بسیاری از افراد و گروه‌های با نفوذ مملکت (خودی‌ها) از حاکمیت (منبع جمعیت)

ملاحظه می‌شود چنانچه منابع نظامی و امنیتی رژیم نیز از وی گرفته شود جمهوری اسلامی چون یک خانه ورق بازی فرو خواهد ریخت.

درچنین وضعیتی به سود همه گروه‌هاست که به هم بپیوندند و کنار نایستند. موقعیتی که می‌تواند یک دوستی و پیوندی ابدی برای نجات میهن باشد.

مونیک 7. مه 2018

ن. واحدی